



فلسفه عشق و عشق فلسفی

نویسنده: فرزین نجفی پور

اگر بتوانیم مرز واژه های احساس ، مالکیت و عشق را از یکدیگر تشخیص داده و قدم های مربوط به هر کدام را در جهت شناخت صورت گرفته تنظیم نماییم ، اگر بتوانیم تداخل بین آنها را تشخیص دهیم ، اگر بتوانیم توان پیمایش راههای هر کدام را با مدیریت ، در خویش تقویت کنیم و ... آنگاه بسیاری از افسردگی ها ، بیماری های روحی ، موانع بزرگ عاطفی ، مسائل مشکل ساز خانوادگی ، رفتارهای ناشایسته اجتماعی و ... برطرف خواهد شد. بررسی فلسفی و آگاهانه این واژه ها می تواند برای رسیدن به یک زندگی متعادل یاریمان کند. قبل از واژه عشق ، دو موضوع احساس و مالکیت را بررسی می کنیم .
احساس :

ابراز نظر ، عکسعمل درونی ، عکسعمل آشکارا ، پیش بینی تجربی ، درک کردن و بطور کلی می توان گفت تمایلات شخصی قابل بیان در خصوص هر چیزی را احساس می گویند . احساس ، معمولا با تامل کوتاه و عکسعمل درونی برای شخص بوجود می آید. بارزترین آن مربوط به حس پنج گانه است که این حس ها بطور غیر مستقیم با مغز و قلب در ارتباط هستند و معمولا با گفتار ویا عبور دادن حالت بوجود آمده از قلب نمایان می شود . حال نیاز است تا این موضوع بررسی شود که آیا حس بوجود آمده نسبت به یک چیز ثابت ، همواره نتیجه ای ثابت به همراه دارد؟

مثال اول : یک نوع خوردنی را که دوست دارید انتخاب کنید . حال دو زمان متفاوت را در نظر بگیرید . زمان اول زمانی است که دارای روحیه ای مناسب هستید و حدوداً ۱۲ ساعت است که غذا نخورده اید ، چه حسی در خصوص خوردن مواد غذایی انتخاب شده تان دارید؟ زمان دوم زمانی است که مشابه زمان اول ۱۲ ساعت غذا نخورده اید و خبرنگواری به شما رسیده باشد . چه حسی در خصوص خوردن مواد غذایی انتخاب شده تان در این مرحله دارید؟. تغییری در مواد غذایی ایجاد نشده است . علت تغییر حس تان نسبت به مواد غذایی ، در یک شرایط فیزیکی مشترک چیست ؟

مثال دوم : در یک جمع دوستانه ، لطیفه ای زیبا برای شما تعریف می کنند که بسیار برایتان زیبا به نظر میرسد و بسیار شادمان می شوید . ابراز احساساتتان در این شرایط بارز و بسیار مشهود است . حال همین لطیفه توسط دوستان در مراسم عزاداری عنوان شود . حس شما نسبت به دوستان ، لطیفه بیان شده و همچنین نوع بروز حس تان چگونه است ؟

مثالهای فوق مربوط به تغییر شرایط روحی بود ولی همیشه عامل عکسعمل متفاوت حسی، از تغییر شرایط روحی نیست. گاهی تغییر شرایط فیزیکی همانند وجود یک حس مشترک در دو مکان متفاوت، نتیجه ای متفاوت دارد.

صدها مثال دیگر می توان زد که یک موضوع خاص در شرایط گوناگون روحی، فیزیکی، معنوی و غیره نتیجه ای متفاوت به همراه دارد. پس حس انسان نسبت به یک واقعه و یا پدیده و یا موضوع مشترک، در شرایط متفاوت، تفاوت دارد و می توان گفت که علی رغم تغییر نکردن موضوع اصلی، حس های گوناگون از ما بارز می شود. نمی توان گفت که اگر کسی دارای حس مشترک در مواضع تغییر روحی و فیزیکی و غیره دارد، انسانی با ثبات و کاملی است.

بروز حس های متفاوت در خصوص یک موضوع مشترک طبیعی است و نشان دهنده شخصیت متفاوت و دوگانه نیست. حتی انسان می تواند حس خوبی نسبت به یک موضوع داشته باشد و بعد، باوجود تغییر نکردن شرایط روحی و ... حس آن نسبت به موضوع تغییر کند. برای مثال شخصی زیبا ترین گل را، گل یاس می داند و برای شخص مورد علاقه اش همواره گل یاس می برد ولی بعد از مدتی احساس می کند که بهتر است برای شخص مورد علاقه اش گل مریم برد. آیا این تغییر حس، علی رغم شرایط ثابت، مشکلی ایجاد کرده است؟ ویا این تغییر حس نشان دهنده شخصیت بی ثبات شخص مورد نظر است؟ خیر.

و حال مالکیت:

این واژه زیاد نیاز به توضیح ندارد زیرا کلیات آن مشخص است و فقط نیاز دارد تا در ادامه بحث مجدداً مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد.

عشق:

با شهامت می توان گفت که زیباترین واژه، کلمه عشق و مشتقات آن است مانند محبت، دوست داشتن، شیفتگی، دوستی، دل بستگی، دل دادگی، پرستش و ... که تمام این کلمات می تواند قسمتی از عشق باشد ولی عشق نیست.

بهترین معنی برای عشق، "از خود گذشتگی جهت دار" است.

از کلمه عشق در بسیاری از روابط دوستانه، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی، مدیریتی و غیره استفاده می شود. برای مثال جملاتی مانند عاشق کارم هستم، عاشق فلانی هستم، عاشق رنگ فلان هستم، عاشق خانواده ام هستم و مشابه اینها زیاد بگوش رسیده است.

ولی کدامشان عملاً مفهوم واقعی عشق را می رسانند. اگر بیان این کلمه توسط دیگران قلبی باشد، آیا مورد خلاف آن می تواند وجود داشته باشد؟ تمام ازدواج های اصولی با اصطلاح عشق بنا می شود، پس چرا یک عشق واقعی قابل پیش بینی در برخی از پیوندها دیده نمی شود؟ آیا عشق مادر به فرزندش که از مهمترین عشق ها بیان شده است، یک عشق واقعی است؟

جهت بررسی موارد اعلام شده، از سرچشمه عشق آغاز می کنیم یعنی عشق به خدا.

هیچ مکتبی وجود ندارد که عشق به خدا را انکار کند و شدت آن را درجه بندی نماید. تمام ادیان و فرقه ها معتقدند که بالاترین مفهوم عشق ، متعلق به خداست . با بررسی معنی عشق در این قسمت (از خود گذشتگی جهت دار) متوجه می شویم که در این مرحله از عشق (عشق به خدا) هیچ خللی در واژه عشق بوجود نیامده و نخواهد آمد . کسی که عاشق خدای خود باشد بدون هیچگونه تردیدی جان خودش را برای فرمان خدای خودش تقدیم می کند، زندگی را به خواسته او اداره می کند و با اعتقاد به اختیار بشر در تصمیم گیری ، راه سعادت را برای خودش هموار می کند .

حال یک گام پایین تر می آییم و عشق به منتخبین الهی را مورد بررسی قرار می دهیم . این عشق نیز مفهوم واقعی خود را دارد و کسی که از روی آگاهی و اعتقاد قلبی عاشق منتخبین خدای خود باشد ، تردیدی در عشق خود راه نمی دهد .

در گامی پایین تر ، هر عشقی باید با علم ، آگاهی و بینش عمیق بوجود بیاید، سازنده باشد و تداوم یابد . آیا همی کسانی که مدعی هستند عاشق خدا و منتخبین او می باشند ، واقعا عاشقند ؟ بسیار کسانی هستند که نام خدا و منتخبینش را فقط جهت بیمه شدن آخرتشان و تامین نیازهای دنیوی به زبان می آورند . برخی کسانی هستند که خودشان را مریدان منتخب الهی می دانند ، بابت منتخبین ، نذری می دهند و ... ولی نماز نمی خوانند ، از روزه ، خمس و زکات نیز غافلند . هستند کسانی که تمام قوانین دینی خودشان را اجرا می کنند ولی هیچ شناختی از اصول و چهار چوب اصلی دین خود نمی دانند .

آیا اینها عاشقند یا هنر پیشه ؟

پس عشق باید با شناخت باشد و عشق بدون علم، آگاهی و بینش عمیق ، حتی اگر عشق به خدا باشد ، بی پایه و اساس است . در عشق اصیل ، سازندگی خانوادگی ، روحی و اجتماعی وجود دارد . چنین عشقی را عشق فلسفی می نامند .

حال به موضوع اصلی می پردازیم .

مرز احساس ، مالکیت و عشق مشخص شدند . حال تداخل آنها را با یکدیگر مورد بررسی قرار می دهیم . عشقی که با احساس بوجود آید ، و چون احساس نسبت به یک موضوع ثابت قابل تغییر است ، پس بی پایه و اساس بوده و قابل اعتماد نیست . چنین عشقی نتیجه خوبی نخواهد داشت و هیچ مورد موفق در آن دیده نشده است . زمینه ایجاد عشق باید فراهم گردد تا عشق واقعی نمایان شود . برای مثال عشق به ادامه تحصیل . اگر این عشق صرفا احساسی باشد و فقط هدف آن کسب مدرک و یا مطرح شدن در جامعه و اقوام باشد ، نه تنها اعتباری ندارد بلکه انگیزه کسب علم نیز بوجود نمی آید . اگر عشق به علم جهت کسب در آمد باشد ، باز بی ثبات است . در اصل عشق به مال دنیا باعث شده است تا به سمت علم گرایش پیدا کند . ولی کسی که با هدف خدمت به جامعه ، افزودن علم خویش و کمک به دیگر مشتاقان کسب علم ، به دنبال علم باشد ، او را می توان عاشق نامید . چنین عشقی به نتیجه خواهد رسید .

موضوع دیگری که باید مورد بررسی قرار گیرید احساس مالکیت بعد از ایجاد عشق احساسی است . اگر ایجاد یک عشق در درون انسان با پایه های احساس پدید آمده باشد ، پس از مدتی نسبت به معشوق خود احساس مالکیت مطلق می کند و از آنجا که نمی تواند عشق را در وجودش تثبیت کند ، دچار تردید در

خصوص انتخاب خود می گردد و جهت سرپوش قرار دادن براین تردید و انتخاب غلط ، اقدام به قضاوت‌های ناعادلانه ، تهمت زدن ، شک کردن بیجا و خودکامگی می کند و گاهی با ابراز محبت‌های بیجا ، احساس کوچک شدن به او دست می دهد و در اندک زمانی سعی می کند تا شخصیت از دست داده اش را با اعمال غیر منطقی باز یابد .

عشق ، عشق است، نه احساس است و نه مالکیت. احساس، به راحتی ایجاد می شود و به سادگی تغییر می یابد و باالزین می رود ولی عشق فقط با علم و آگاهی و بینش عمیق بوجود می آید. زمینه ایجاد عشق ، نمی تواند یک حادثه ، یک تحول ، یک تصمیم و یا یک اراده مقطعی باشد و همچنین عشق واقعی با یک حادثه ، یک تحول ، یک تصمیم و یا یک اراده مقطعی کم رنگ نمی شود . اگر در وجودمان یک عشق ناگهانی بوجود آمد ، یقین بدانید که پدیده بوجود آمده عشق نیست ، احساس (هوس) است و در مدت زمان کوتاهی نابود خواهد شد . تفکیک عشق از احساس ، بسیار دشوار است . در اکثر مواقع احساس را عشق می دانیم و حتی قادر به شناخت و تفکیک آن نیستیم . از دیگر راه‌های شناخت عشق آن است که در تغییرات فیزیکی ، محیطی ، عاطفی و غیره ، تغییری در آن ایجاد نمی کند . عشق واقعی جهت دار است و عواقب آن سازنده بوده و قابل پیش بینی است . یکی دیگر از راه‌های شناخت عشق و تفکیک آن از احساس ، نتیجه آثار آن بر شخص است . اگر این نتیجه روز به روز پربارتر و امیدوارانه تر گردد ، پدیده بوجود آمده عشق است ولی اگر تاثیر منفی بر افکار و زندگی بگذارد، چیزی جز احساس نیست .

عشق مادر چگونه است ؟ مادر ، تمام عمر و زندگی را صرف فرزندش می کند . حاضر است در هر زمانی جانش را فدای فرزندش کند . حاضر است هزاران مصیبت بر او وارد شود ولی کوچکترین مشکل برای فرزندش بوجود نیاید . عشق مادر به فرزند مشمول زمان و مکان و تغییرات محیطی نیست . حتی مادرانی هستند که فرزند خود را در دوران بارداری از دست داده اند ولی پس از سالها گذشت زمان ، همچنان به یاد او هستند و خواب او را می بینند . تا اینجا ، عشق واقعی ، همین عشق مادر به فرزند است ولی اگر شرایط عوض شود ، وضعیت این عشق چگونه است ؟ اگر فرزند آن مادر مرتکب قتل عمد شود ، آیا مادر حاضر است فرزندش را به مراجع قضایی تحویل دهد ؟ اگر فرزند آن مادر به جرم عمل خلاف شرع محکوم به قصاص شود ، اجرای حکم الهی را برای فرزند خود خواهد پذیرفت ؟ بسیار کم مادرانی یافت می شوند که پاسخ این سوالها را با آری جواب دهند . این عشق ، همان عشق مالکیت است که دارنده آن (عشق مالکیت) حاضر نیست تحت هیچ شرایطی آن را از دست بدهد . مادر حاضر است بجای فرزند مجرمش قصاص شود ، آیا این عشق سازنده است ؟ آیا نتیجه نهایی آن به نفع جامعه است ؟ آیا مجرم ، مکافات عمل خود را دیده است ؟ اگر مادری حاضر باشد که فرزند خلاف کرده اش قصاص شود ، اگر مادری حاضر باشد که فرزند مرتکب قتل عمد شده را به قانون تحویل دهد ، دلیلش آن نیست که آن مادر عاشق فرزندش نیست ، بلکه تحویل دادن فرزند به قانون و قبول حکم قصاص ، ادامه عشق واقعی اوست . این ، فلسفه عشق است و چنین مادری دارای عشق فلسفی است .

ریاضیات یک فلسفه است ، قابل اثبات بوده و تغییر ناپذیر می باشد ولی علوم تجربی یک علم موقت است و هر لحظه ممکن است علمی پدید آید و علم ما قبل خود را نفی کند . عشق فلسفی ، همانند ریاضیات

است. ثابت باقی می ماند و جهت دار است. اگر شخصی تصادف کند و دکتر تشخیص دهد که باید عضو آسیب دیده قطع گردد، قطع شدن عضو آسیب دیده نه تنها جنایت نیست بلکه با هدف زنده ماندن شخص مصدوم صورت می گیرد و در اصل یک اقدام بجا و آگاهانه است. انجام قطع کردن عضو آسیب دیده به جهت زنده ماندن شخص مصدوم، فلسفه عشق، و دکتر معالج که با انگیزه زنده نگاه داشتن شخص بیمار اقدام به قطع عضو آسیب دیده می کند (درخصوص علمش) عشق فلسفی درونیش را بروز می دهد.

ارزش عشق فلسفی از عشق عرفانی نیز بالا تر است. عشق عرفانی به خدا، با انگیزه دور ماندن از جهنم و رسیدن به بهشت، روز به روز افزایش می یابد ولی عشق فلسفی به خدا، از آنجا که با علم، آگاهی و بینش عمیق بوجود آمده است، همواره در بالاترین حد خود قرار دارد. خطر عشق عرفانی آن است که اگر عاشق، تحت ناکامی های مکرر قرار گیرد دچار تردید می شود ولی عاشق فلسفی، ناکامی ها را حاصل لیاقتها و پدیده های ممکن در زندگی خود دانسته و تزلزلی در عشق خود بوجود نمی آورد. با بررسی آمار اختلافات خانوادگی و طلاق، به راحتی می توان فهمید که تقریباً تمامی طلاقهای ناشی از عدم تفاهم، عدم درک متقابل، ناسازگاری های مکرر و غیره حاصل از آغاز پیوند بر اساس یک احساس بوده است نه عشق. چه بسا بسیار کسانی هستند که صرفاً جهت گذراندن باقی عمر، به زندگی زناشویی خود پایبند مانده اند و هیچ نشانی از عشق در زندگی مشترک شان دیده نمی شود. معمولاً چنین زندگی هایی با افسردگی و بد بینی های مکرر همراه است.

فلسفه عشق: ارتقاء جامعه به سلامت کامل، ایجاد تعهد و شوق، ایجاد آرامش روحی، برپایی محیط قابل اعتماد، ایجاد تکیه گاههای امن خانوادگی و دیگر مراحل مثبت فردی و اجتماعی می باشد و با قرار گرفتن عشق فلسفی در وجود یک انسان، فلسفه عشق، زیربنایی می گردد.

اگر بدون شناخت عشق فلسفی اقدام به انتخاب نماییم، مشکلات بازسازی مسیری که در آینده تخریب خواهد شد، بسیار دشوار است ولی غیر ممکن نیست. اگر در همین لحظه متوجه شده اید که عشق قرار گرفته در سینه تان منشعب از احساس بوده و به تبعیت از همین احساس اقدام به برپایی زندگی مشترک نموده اید می بایست با درایت و مدیریتی صحیح، وضعیت فعلی را سامان داده و ادامه رابطه تان را به عشق فلسفی تبدیل نمایید. ایجاد عشق عاطفی در چنین شرایطی، باز چاره ساز نیست و فقط مرحمی موقت برای گذشته انتخاب شده بوده و تضمین کننده زندگی امن آتی نیز نخواهد بود.

برقراری عشق فلسفی در همه امور زندگی می تواند امنیت اجتماعی ایجاد کند، آرامش فردی و خانوادگی به همراه داشته باشد، زمینه بهبود اقتصاد را فراهم نماید، سطح توقعات را در حد لیاقت و تلاشمان تنظیم کند، گذشت و ایثار را فراگیر نموده و هزاران نتایج مثبت دیگر به ارمغان داشته باشد. کپی و چاپ این مطلب، فقط بشرط ذکر نام سایت و نویسنده مجاز است.

در صورتی که تمایل دارید تا مطالب علمی و فلسفی تان در این سایت قرار گیرد، با ما تماس بگیرید.

مدیر سایت ماکزیمم تکنیک: فرزین نجفی پور